

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

این پارچه که به پاسخ نشیده ای بنام (بلای جان) اثر جناب محترم الحاج
خلیل الله ناظم باختری شاعر شیوا بیان و شیرین کلام سروده شده، تقدیم
است. امید طرف پسند خاطر خوانندگان محترم پورتال "افغانستان آزاد
– آزاد افغانستان" قرار گیرد.
باعرض حرمت و مودت موفور

عصای پیری

دختر جرمن قشنگ و دلرباست
خوشنما ، خوش هیکل و گیسو طلاست
لب عنابی است و چشمانش ، کبود
جلوه گر ، جذاب ، چون آهن رباست
میکنند با یک نگه ، تسخیر دل
زخم مژگانش همیشه بی دواست
می خرامد در فضای آرزو
مژده وصلش که بی چون و چراست
آتش عشقش ، شود گر شعله ور
پیری و ضعف بدن ، هردو خطاست
گر فشارد با محبت ، در بغل
مشکل و هر عقده را مشکل کشاست
ور شود همبستر از روی وفا

صد هزاران مرحبا و مرحباست
 (گر چکد لعل بدخشان در یمن)
 ساحل بحر وجودش مدعاست
 گر وزد پیک صبا از خاطرش
 هر قدر سیری ، دوباره اشتهاست
 ور بریزد ، ساحل جودش ، یمی
 لؤلؤ و مرجانها ، وا احسانست
 مستی یی پیک صبا و شبنمش
 بس عزیزان ، بیش ازین شرم و حیاست
 وصف جرمن ، اندکی کردم رقم
 بهتر از حور است و اما بیوفاست
 لیک بشنو این حقیقت را زمن
 دختر (افغان) همشه با وفاست
 بانمک ، باعفت و شرم و حیا
 با وقار و با غرور و با صفاست
 گیسوان ، شیرنگ و رخسارش چو مه
 نزد او ، خورشید ، بی نور و نماست
 زلف مشکینش ، پریشان گر شدی
 آهوان چین ، بی مشک ختاست
 لب گرفتن از لبانش مشکست
 قند دزدی ، مزه دار و کیمیاست
 دختر افغان ، طلای خالص است
 دختر جرمن ، مس طلا نماست
 مسگران را چکش و سندان و مس
 قدر زر بر زرگر و ، مسگر خطاست
 آرزوی دختر جرمن ، زر است
 کم شود زر ، بیوفا ، نا آشناست
 از وفای دختر افغان میپرس
 آرزویت را همیشه جانفداست

صادقِ عهد است و ، پیمانش چنان
گر بمیری ، یارِ دیگر نارواست
هر قدر توصیف بنمایم کم است
دخترِ افغان که تاجِ پُر بهاست
هم زن است و مادر و هم همدست
موسمِ پیری به دستت چون عصاست
بیوطن ، آواره در مُلکِ غریب
«نعمتا» آغوشِ گرمش مُلتجاست